



استاد آرام در جوانی

تعریب

تعریب (یا مُعَرَّب کردن یا عَرَبَانِیدن) بدعت نیست. و وجود یک لفظ معرب در جسم لغت عربی همچون وجود جسمی بیگانه در جسم آدمی محسوب نمی‌شود که برای بقای او زیان داشته باشد و از بین بردن آن واجب شمرده شود. و معرب که دخیل نیز نامیده می‌شود، عبارت از واژه‌هایی است که برای بیان معانی در زبانی جز زبان عربی وضع شده و اعراب آنها را به عاریت گرفته بوده‌اند. و سید در حواشی خود چنین آورده است: «معرب لفظی است که غیر عرب آن را برای معنایی وضع کرده بود و سپس اعراب بر پایه همین وضع آن لفظ را به کار بردند».

تعریب، انتقالی طبیعی یا تغییری تدریجی است که بر زبان جاری می‌شود و بنابر قانونی کلی و بدون استثنا جریان پیدا می‌کند. زبان عربی به کلیت خود از آغاز به وجود آمدن از این قانون پیروی کرده و اکنون و پس از این نیز چنین خواهد کرد. مقصودم آن است که زبان عربی به صورت کلی آن معرب و تحوّل یافته از لغتی غیر عربی یا عجمی است، به همان گونه که امروز هم بسیاری از کلمات عجمی به آن تحوّل پیدا می‌کند. و این تحویل در آغاز پیدایش زبان به تدریج صورت می‌گرفت، و چون یک دفعه به ما رسید؛ چنان گمان می‌کنیم که زبان عربی به صورت ناگهانی و یکباره به وجود آمده و خدای متعال آن را بر زبان مردی یا قبیله‌ای جاری کرده است و به گونه‌ای دور از آگاهی آن فرد یا قبیله یا به وسیله وحی او را به تکلم به زبان عربی برانگیخته است. چنین گمان می‌کردند، و گمانشان بر پایه باطل بنا شده بود.

بزرگترین حجت برای آنان در این باره که زبان از طریق توفیق به انسان رسیده، این گفته خدای تعالی است که: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ [خدا] به آدم همه نامها را آموخت» یعنی خدا به آدم ابوالبشر همه الفاظ دلالت‌کننده بر چیزها را آموخت. بدین گونه لغت و زبان چیزی می‌شود که خدا آن را بر زبان نخستین کسی که به آن سخن گفت نازل کرد بدون این که خود آن کس دخالتی در ساختن یا اراده‌ای در تولید آن داشته باشد. ولی پژوهندگان را قولی مخالف با این است؛ آنان بر این اعتقادند که مقصود از «اسماء» در آیه شریفه مُسَمَّاهَا یعنی معانی و اشیائی است که نامها از آنها حکایت کند نه خود این نامها، به چند دلیل:

۱- خدای تعالی سپس گفت: «ثُمَّ عَرَّضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» یعنی خدای تعالی معلوماتی را که به آدم آموخته بود بر فرشتگان عرضه کرد. و در این شک نیست که آن دانسته و معلومی که می‌توان آن را عرضه کرد، چیزهایی است که مشاهده می‌شود و آن معانی اسماء است نه خود اسمائی که شنیده می‌شود، چنانکه گفته می‌شود: «عَرَّضَ الْجَارِيَةَ لِلْبَيْعِ» (کنیزک را برای فروش عرضه کرد) و «عَرَّضَ الْجُنْدَ» یعنی سپاهیان را از برابر چشمان او گذراند تا به حال آنان نظر کند. گفته نمی‌شود که الفاظ را بر او عرضه کرد، بلکه می‌گویند الفاظ را برای او خواند و تلفظ کرد.

۲- ضمیر منصوب در «عَرَّضَهُمْ» دلالت بر آن دارد که اشخاصی از جمله چیزهای عرضه شده بوده‌اند و گرنه می‌گفت «ثُمَّ عَرَّضَهَا»، و اشخاص معانیند نه الفاظ. و مراد از عرضه کردن اشخاص بر فرشتگان - با وجود آنکه این اشخاص هنوز آفریده نشده بودند - این است که خدای متعال مُثَل و اشکال آنان را عرضه کرد

اشفاق و تعریب

از: عبدالقادر گیلانی
ترجمه: احمد آرام



۳ - این که آدم از نامهای چیزها خبر داشته باشد مزیتی برای آدم بر فرشتگان به شمار نمی‌رود، بلکه مزیت و منقبت در شناختن مُسمّیات و معانی آنهاست، و این چیزی است که در نفس آدم، فضیلتِ ایمان به خدا و افزه شدن اعتماد به قدرت و عنایت او را پدید می‌آورد.

۴ - تعلیم دادن نام چیزها به آدم غیر معقول است و قابل تصوّر نیست: به این دلیل که چیز واحد بر حسب زبانهای گوناگون نامهای متعدّد دارد، و حتی گاه در یک زبان هم ممکن است یک چیز نامهای متعدّد داشته باشد، همچون شمشیر که آن را در زبان عربی نیز هزار نام است. و اگر چنان فرض کنیم که همین شمشیر در زبانهای دیگر مرده یا زنده یا زبانهایی که پس از این خواهد آمد چهارهزار اسم داشته باشد، لازم می‌آید که حضرت آدم برای شمشیر تنها پنج هزار نام را فرا گرفته و در گفتن آن مهارت پیدا کرده باشد. و این کاری عبث است که مقام الوهیت و نبوت را از آن منزّه می‌دانیم. معقول آن است که خدای تعالی شمشیر را به آدم نموده باشد تا او دریابد که چگونه ساخته می‌شود و منظور از ساختن آن چیست و علم سودمند، چنانکه پوشیده نیست، همین است.

خلاصه سخن آنکه آدمی به زبان عربی و دیگر زبانها از طریق فطرت خود راه یافته، و سپس بر زبان او رشد و فرونی یافته و دایره شمول آن در بیان کسانانی از خانواده و خویشاوندان که گرداگرد او بوده‌اند توسعه یافته است. و نیز چنین است تعریب کلمات اعجمی در لغت که همچون حرکی استمراری است، یعنی عملی است که خود واضعان لغت به آن پرداختند و از همان زمان وضع لغت، به انگیزه‌ای طبیعی از آن بهره‌برداری کردند. سپس به ما رسید و ما هم مانند ایشان چنین می‌کنیم. این چیزی نیست که در زمان ما حادث شده یا ما آن را قرار داده باشیم و واضعان نخستین از آن آگاه نمی‌بوده باشند. و این امر هنگامی آشکار می‌شود که آن را در باره خود ملت و جامعه و کیفیت پیدایش و دخول افراد در جنسیت آن، مورد مطالعه قرار دهیم. و اینک برای فهم بهتر مسأله مثالی دیگر می‌آوریم:

در جسم آدمی نیروی طبیعی وجود دارد که آفریدگار توانا در آن به ودیعت نهاده است، و همین نیروست که ذرات خرد موادّ غذایی را به یاخته‌های زنده‌ای مبدل می‌سازد که بدن انسان زنده از آنها ساخته شده است، و این تحوّل در همه دوره‌های زندگی بدن صورت می‌گیرد. مثلاً پیدایش ذره‌ای از ذرات بدن یک جوان برخاسته از قانونی اصلی است که اصل عناصری که از آنها مجموع بدن آن جوان در اوّل پیدایش و آفریده شدن در صلب پدر یا رحم مادر به وجود آمده، بنابر آن قانون پیش می‌رود. و سپس این قانون در سراسر دوره‌های زندگی آدمی ملازم با او است و تا زمانی که زنده است تأثیر خود را می‌کند.



پیدایش جنس عربی و ایجاد زبان آن

اکنون به بیان کیفیت پیدایش جنس عربی و ایجاد زبان آن می‌پردازیم: دانشمندان زبان‌شناسی بر این توافق کرده‌اند که سخنگویان به زبان عربی و زبانهای خواهرخوانده آن را «اقوام سامی» یا «خانواده سامی» بنامند، و مقصود ایشان از این نامگذاری طایفه‌ای از پسران نوح علیه‌السلام است که سرزمینهای واقع در مغرب آسیا را منزلگاه خود ساختند. از این خانواده سه شاخه بزرگ «آرامیان» و «عبرانیان» و «عرب» پدید آمد. دانشمندان در تعیین محل‌های سکونت اصلی اینان با یکدیگر اختلاف نظر دارند و آنچه در میان آنان بیشتر شایع است این است که آرامیان در شمال این سرزمینها و اعراب در جنوب و عبرانیان در فاصله میان آن دو سکونت داشته‌اند.

این اقوام یا ملت‌های سه گانه ریشه‌های بزرگ خانواده سامی را تشکیل می‌دهد، و در زیر این اصول و ریشه‌ها فرعها و شاخه‌های دیگری است که از آنها انشعاب پیدا کرده است: آشوریان و سُرّانیان و کلدانیان از آرامیان منشعب شدند، و فینیقیان از عبرانیان، و حبشیان از اعراب. و گاه میان دو گروه از این اقوام نزدیکی و مجانستی وجود دارد که در میان یکی از آنها و دیگر گروهها دیده نمی‌شود، همچون اعراب و حبشیان که به دلیل نزدیکی زبانهای قدیمی آنان با یکدیگر، سخت به هم نزدیکند، و چنان است که گاه گمان می‌رود که این دو در زمانی به یک زبان سخن می‌گفته‌اند.

هنگامی که خانواده سامی بعد از داشتن صورت یگانه به سه شعبه تقسیم شد، زبان آن نیز به پیروی از انشعاب جنسی سه شعبه پیدا کرد: آرامی و عبرانی و عربی. سپس قانون «تنازع بقا» و برادر آن قانون «بقای اصلح» به کار کردن در آن اقوام سامی و زبانهای آنها پرداخت؛ در آغاز غلبه با آرامیان بود که دولتهایی به وجود آوردند، و کشورها گشودند، و به درجه‌ای از شهرنشینی و تمدن رسیدند که آثار آن هنوز در بین‌النهرین باقی است؛ و مقصود ما از این گفته آثار دو تمدن مشهور بابلی و آشور است.

در این اثنا جنس عبرانی پیدا شد و فینیقیان به سیر و سفر در کشورها پرداختند و از دریاها گذشتند و سفر کردن را به مردمان آموختند. و اسرائیلیان در مصر پیدا شدند و در میان ایشان موسی صاحب شریعت اسرائیلی به پا خاست.

می‌گویم که زبان لاتینی جز زبانهای ایتالیایی و فرانسه و اسپانیولی است، در صورتی که لاتینی مادر این زبانهای سه‌گانه و منشأ انساب آنهاست.

اعراب عادت دارند - و دیگران را نیز از این عادت متبرا نمی‌دانیم - که هر کار بزرگی را به مردی بزرگ از میان خود منسوب کنند؛ به همین جهت تنها او را وارد و آگاه به آن کار و مرد میدان آن می‌دانند و می‌گویند اوست که آن را از عدم به وجود آورده است، در صورتی که عمل فی نفسه نتیجه تمزین و ممارست نسلهای متوالی بوده است. درباره زبان عربی اعتقاد ایشان آن است که این زبان از ابتکارات جدشان یعرب بن قحطان بوده است و چنانکه پیشتر نیز اشاره کردم، از آن جهت او را یعرب می‌نامیدند که نخستین کسی بوده است که لغت و زبان ایشان را آشکار کرده است.

اگر انصاف می‌دادند، «عرب» را در این مقام به قوم یعرب یا قبیله او تعبیر می‌کردند که مدتی در این جهان زیسته‌اند (و بسیار اتفاق افتاده است که قبیله به نام نیایش خوانده شده) نه به خود یعرب؛ زیرا بعید است که زبان سامی به دست یکی از افراد سامی به زبان عربی تحول پیدا کند؛ و هر اندازه هم که پاکیزه طینت و دراز عمر و از مواهب خارق‌العاده بهره‌مند بوده باشد، باز چنین است. خلاصه کلام آنکه یعرب (خواه قبیله و خواه شخص) کسی است که نهال زبان عربی را در سرزمین یمن نشانده و از آن، امت عرب (که مبدأ پیدایش آن همین سرزمین است) برخاست. و به همین جهت است که اعراب نیای خود را با کنیه «ابوالیمن» می‌خوانند و با این کنیه شخص او را در نظر دارند نه قبیله را.

زبان عربی تا زمانی حادثه مشهور ویرانی سد مأرب با سیل عزم منحصر به ساکنان یمن بود، و اینان پس از آن در قسمتهای مختلف جزیره العرب پراکنده شدند. قبیله جرهم از ایشان ساکن حجازند، و اسماعیل عبرانی صلوات الله علیه بر ایشان فرود آمد و به دامادی این قبیله رسید و از این پیوند قبیله عدنان و سپس قُضَر و پس از آن قریش پدید آمد. با پیدا شدن این قبیله زبان قرشی یا مضرى به وجود آمد که به منزله خواهر کوچک زبان حیثیری یا شاخه‌ای از آن است. این شاخه رشد کرد و دراز شد و چندان شعبه‌های آن فزونی یافت که بر اصل خود غالب آمد و آن را از صحنه روزگار برانداخت، و این همان کاری بود که اصل آن نسبت به اصل خود یعنی لغت سامی انجام داده بود. سپس نیروی تأثیر محیط که پیشتر در خود قحطان و قوم او تأثیر کرده و زبان و لغت ایشان را مبدل ساخته بود، در نسلهای عرب قحطانی و عدنانی نیز مؤثر افتاد: اینان الفاظ اعجمی را که کلمه کلمه می‌شنیدند می‌گرفتند و گاهگاه آنها را متحول به زبان عربی خود می‌کردند، و به همان گونه که نیروی زندگی، ذرات عناصر و مواد غذایی را به یاخته‌های زنده بدن، مبدل می‌سازد، این اقتباسات، بیگانه را به صورت اجزاء زنده‌ای از زبان عربی درمی‌آوردند.

رشد زبان با دخول کلمات بیگانه

در بدن آدمی دو نیروی تجزیه و ترکیب در کار است: ذراتی از آن از هم می‌پاشد و تجزیه پیدا می‌کند، و به میانجیگری غذا، ذرات دیگری جایگزین ذرات از بین رفته می‌شود و به انجام دادن و ظایف آنها می‌پردازد. و اگر ذرات تازه افزونتر از ذرات تجزیه شده نباشد، بدن به حال و اندازه خود باقی می‌ماند، و اگر - همچنان که در کودکان، - فزونی پیدا کند، بدن بزرگ شده و حجم

در این بین اعراب فرزندان قحطان در یمن که مملکت سبأ و مأرب بود دولتی پیدا کردند. سپس سامیان مدت چند قرن گرفتار گمنامی و انحطاط شدند تا آنگاه که نهضت مقدس اخیر اسلامی آغاز شد و اعراب از لحاظ کشورگشایی و دین و دادگستری و زبان و دانش و تمدن سراسر جهان مسکون را فرا گرفتند و بازمانده‌های در جنس دیگر آرامی و عبرانی در برابر جنس فعال و با نشاط عربی، و زبان ایشان در برابر زبان عربی، چندان رو به زوال گذاشت که جنس عرب و زبان ایشان جانشین آن دو جنس و زبانهای آنان شد و بر آن هر دو پیروز گردید.

زبان عربی شعبه اصلی از شعبه‌های لغات سامی است، و این شاخه از اصل خود، یا این دختر، از مادر خود، قسمت عمده ویژگیهای آن را به میراث برده است، و این کیفیت است که در جنس عربی منشعب از ریشه سامی نیز صورت گرفته است.

و چنان شهرت دارد که اصل جنس عربی، «قحطان» و پسرش «یعرب» است و محل نشو و نما این جنس شبه جزیره عرب یا ناحیه جنوبی آن یعنی سرزمینی است که قحطان و یعرب در آن می‌زیستند. و بدیهی است که قحطان و یعرب و قوم ایشان به زبان سامی سخن می‌گفتند که زبان خانوادگی ایشان بود. و چنین بود تا آن گاه که در یمن رحل اقامت افکندند و با ساکنان آن آمیخته شدند که به گمان غالب، از اقوام حامی بودند و از لحاظ زبان و شکل با قحطان و قوم او تفاوت داشتند، و بسیاری از کلمات و اصطلاحات این حامیان را اقتباس کردند. سپس این محیط تازه در ایشان مؤثر افتاد و آنان را بیشتر از اصل سامی که داشتند دور ساخت و با گذشت زمان، طرز سخن گفتن و لهجه زبانشان تغییر پیدا کرد.

اعراب برآنند که تأثیر محیط در شکل سخن گفتن و لهجه عرب شدیدتر از تأثیری بوده است که در پدرش کرده بود. پس پسر پیش از پدر عرب شد و به عبارت و لهجه‌ای، معانی موجود در ذهن خود را بیان می‌کرد که مخالف با عبارت و لهجه لغت سامی اصلی بود، و این اعتقاد برای قوم عرب پیدا شد که لهجه تازه یعرب صریحتر و فصیحتر از لهجه قدیم است و بدان جهت او را «یعرب» نامیدند که اعراب در لغت آنان به معنی آشکار کردن و ظاهر ساختن است. و زبان قحطانیان سامی‌الاصل با همه آمیختگی آن با زبان و لغت همسایگان حامی ایشان در یمن یا زبان زنگیان سواحل حبشه و جز ایشان، از لحاظ ریخت و هیأت و صیغه، زبان تازه‌ای بود، ولی از لحاظ اصول و مواد تازگی نداشت، چه مواد و اصول آن همان مواد و اصول زبان قدیمی، یعنی زبان سامی بود. و رشد و مؤثر زبان قحطانی جدید در خصوصیت‌ترین احوال از طریق اشتقاق صورت می‌گرفت، و در احوال عام و کلی، غالباً وسیله رشد آن اقتباس کلمات اعجمی یعنی از راه تعریب بود.

همان گونه که قحطان و قوم او از عدم به وجود نیامدند و از اصل سامی اعجمی منشعب شدند، زبان تازه ایشان نیز یکباره از آسمان بر زبانهای ایشان نازل نشد بلکه آن زبان یا بذره‌های آن را از مادر سامی آن گرفتند. سپس با پیدا شدن عوارض یادشده، زبان دختر چندان از زبان مادر دور شد که گویی از نسل و از جنس آن بوده است. و اگر زبان سامی از زبانهای زنده در روزگار ما بود، آن را جز زبانی اعجمی و بیگانه نسبت به زبان عربی در نظر می‌گرفتیم. و این انشعاب و تحول از خصوصیات زبان عربی نیست که در همه زبانها امری طبیعی به شمار می‌رود. همین امروز

در زبان نیز چنین است و الفاظ غریب و کلمات وحشی آن می‌میرد و از میان می‌رود، همچون این کلمات: الحوجم، الزمخر، الشمشق، السجلاط، الدجر، الحدج، الناظل، المتک، التامورة، القنت، الفرسک، و جای آنها را کلمات اعجمی دخیل می‌گیرد، همچون الورد (گل سرخ، به جای الحوجم)، النائی (نی، به جای الزمخر)، المرزدکوش (مرزنجوش، به جای الشمشق)، الیاسمین (یاسمن، به جای السجلاط) و اللویبا (لویبا، به جای الدجر)، الیازنجان (بادنجان، به جای الحدج)، الجاسوس (به جای الناظل)، الأترج (ترنج، به جای متک)، الابریق (به جای التامورة)، الخیار (به جای القنت)، الخوخ (هلو، شفتالو، به جای الفرسک). و هنگامی که شماره کلمات دخیل افزایش یابد، زبان رشد می‌کند و شاخه‌های آن زیاد می‌شود و دایره گفتگوی با آن گسترش پیدا می‌کند، و اگر چنین نشود متوقف می‌ماند یا جمع می‌شود و همچون بدنهایی که تغذیه آنها از قاعده خارج شده باشد و تجزیه در آنها بیش از ترکیب صورت بگیرد، می‌میرد و نابود می‌شود. زمانی که از زمان کنونی چندان دور نیست، زبان انگلیسی تقریباً بیست هزار کلمه داشته است و اکنون شماره کلمات آن از صد هزار در گذشته است. و در این افزایش بسیاری کلمات بیگانه است که از درآمیختن سخنگویان به زبانهای دیگر با مردم انگلیسی زبان به این زبان درآمده است. گسترش یافتن دامنه لغات یک زبان بدین صورت امری است که خردمندان و حکیمان ملت‌ها به همان اندازه به آن توجه دارند که به رشد و تکامل خود ملت‌ها و فزونی یافتن شماره افراد آن؛ و این یک راه از راه توجه به اصول پزشکی و بهداشت است و گاه از طریق تبدیل جنسیت و گاه از طریق غلبه و استیلا به انجام می‌رسانند.

مشاهده کنید که چگونه حکومت امریکا پذیرفتن تابعیت امریکایی را برای بیگانگان آسان ساخته و از این راه بر شماره افراد ساکنان آن سرزمین افزوده است؛ شماره مردم آن یک قرن پیش از این چه اندازه بود و اکنون چه اندازه است؟ و نیز چنین است حال در کشورهای پیشرفته که پذیرفتن تابعیت خودشان را برای مردمان سرزمینهای دیگر آسان کرده‌اند و برای پیشرفت این هدف به وسایل مختلف متشبه می‌شوند؛ یا حتی اگر کودکی در یک کشتی انگلیسی به دنیا بیاید، پدرش حق دارد برای او در خواست جنسیت انگلیسی کند. و شاید حکمت برده شناختن اسیران جنگی در اسلام نیز دادن جنسیت اسلامی به آن اسیران می‌بوده باشد و از این راه بردگی در آن زمان گونه‌ای تجسس و وسیله‌ای از وسایل رشد امت و ملت اسلامی به شمار بود. خلاصه کلام آنکه میان رشد و افزایش افراد یک ملت و رشد و تکامل کلمات زبان آن مشابهتی وجود دارد و خردمندان و پیشوایان ملت‌ها همان گونه که به آن یک توجه دارند این یک را نیز مورد توجه قرار می‌دهند.

می‌دانم آن کس که نسبت به زبان عربی خود حساسیت دارد و در حفظ حرمت آن می‌کوشد، کمتر احتمال دارد سخن مرا تصدیق کند بلکه از این گفته من ممکن است دچار شگفتی شود و آن را بی‌احترامی نسبت به زبان تلقی کند. ولی اگر این نکته را در نظر بیاورد که خود زبان عربی از نسل مادری اعجمی است که پیشتر درباره آن سخن گفتیم، و این که کلماتی همچون «الله» و «الرحمن» و «صلاة» از اصل شریانی یا عبرانی مشتق شده، و این که «بسم الله الرحمن الرحیم» و «شمالا حارا رحیما» از یک معدن است، و «حکیم» و «حاکم» دوبرادرند، و «جهنم» تحویل یافته از



«جی هنرم» نام دره‌ای بیرون بیت المقدس است که خاکروبه‌ها را در آن می‌ریختند، و این که سین عربی در اعجمی شین است همچون در سلام و شلام، اسماعیل و اشماعیل، نیسابور و نیشابور، سعائین و شعائین، چون همه اینها را در نظر بگیرد، شگفتزدگی او فروکش خواهد کرد و از شدت خشم او کاسته خواهد شد، و خواهد دانست که تعریب در زبان نیروی همچون نیروی جذب مواد خارجی در بدن شخص زنده است که توجه به آن کمال ضرورت را دارد و تفریط در آن شایسته نیست.

کسی به من گفت که شخصی یهودی در مواجهه با دوست خود به او می‌گوید «شالوم علیخیم» یعنی «سلام علیکم» و آن یک در پاسخ می‌گوید «علیخیم شالوم».

تعریب چیزی نیست که زبان را خراب کند یا از قدر منزلت آن در میان زبانهای دیگر بکاهد، بلکه بسا عکس این کیفیت اتفاق می‌افتد. زبان ترکی چنین است که هیچ پروایی از گرفتن کلمات فراوان از زبانهای دیگر ندارد و به همین جهت از لحاظ فراوانی ماده و حس ترکیب و وسعت دایره تکلم به مشهورترین لغات اروپایی شباهت پیدا کرده است. کمال یک شاعر ترک، گفت است که زبان ما نسبت به زبانهای دیگر در مثل همچون مردی است که وارد باغی شود و از گلهای آن هر چه دلش بخواهد بچیند و آن دسته گلی فراهم آورد که هر یک از گلهای آن زیبا و نیکوست. شاید منکر آن باشی که اگر لغات اعجمی فراوانی وارد زبان عربی شود، این زبان بتواند شیرینی و زیبایی خود را حفظ کند، و بگویی چگونه ممکن است در این زبانها، الفاظ شیرینی

کلمات زیبایی همچون آنها که در زبان ماست، وجود داشته باشد؛ و برای بیان منظور خود کلمات ورد، نامی، یاسمین، لوبیا، ابریق، سگ، الماس، یم، مشکاه، اوج، لوز، نرجس، سندس، لجام، ترعه، میزاب، دُزئ، برید، صنم، خوخ و جز اینها را از کلمات سلیس و روانی که در گفته‌های عرب جاهلیت و اسلام آمده است مثال بیاوری که در کلام پروردگار جهان و آفرینندهٔ زبانها نیز نظایر آنها آمده است.

و اگر به تو بگویم که مرادف و مراد از ورد، حوجم است، و از نای زمخر، و از یاسمین سَجَلَاط، و از لوبیا دَجْر، و از ابریق تا موره، و از خوخ فرسک، سخن مرا می‌بری و از من می‌خواهی که گوشت را با درشتی و زشتی کلمات اعجمی نخراشم. به من می‌گویی: نگاه کن که چه اندازه میان ورد و حوجم، و نای و زمخر، و یاسمین و سَجَلَاط، و لوبیا و دَجْر و ابریق و تاموره، و خوخ و فرسک اختلاف وجود دارد، و اولیها چه اندازه برگوش سبک است و جان را از آن خوش می‌آید، و دومیها سنگین و وحشی‌ست که گوش را می‌آزارد و ذوق آن را نمی‌پذیرد. اینها را می‌گویی و چنان می‌پنداری که ورد و نای و یاسمین و لوبیا و ابریق و خوخ عربیند، و حوجم و زمخر و سَجَلَاط و دَجْر و تاموره و فرسک اعجمی، و چون به تو گفته شود که قضیه درست عکس است، دچار شگفتی می‌شوی و از سبب آن می‌پرسی. چون از دولت مصر بپرسی که برای بعضی از خدمات خود با وجود مصریانی که بتوانند آن وظایف را انجام دهند اشخاص شایسته وجود دارد، چرا خارجیان را به خدمت می‌گمارد، در پاسخ خواهی شنید که آنان برای انجام دادن این وظایف شایستگی بیشتر دارند یا این که در استخدام آنان منظور دیگری هست که گفتن آن مصلحت نیست! سپس مأمور دولتی



که طرف پرسش تو قرار گرفته است می‌گوید: ای کسی که نسبت به سرزمین خود تعصب نشان می‌دهی، بدان که استخدام بعضی از بیگانگان زبانی ندارد و حکومت را بیگانه نمی‌سازد و به شهروندان آسیبی نمی‌رساند، بلکه آمیخته شدن این بیگانگان با آنان سبب پیشرفت و کارآموزی آنان خواهد شد^(۱). حکومت عثمانی و دیگر دولتهایی که بیگانگان را به خدمت‌های دولتی می‌گمارند چنین پاسخ می‌دهند؛ و در دولتهای اموی و عباسی نیز چنین بوده است، آنجا که ابوموسی اشعری که یک نویسندهٔ ذمی را در خدمت بیت‌المال بصره گماشته بود در پاسخ به پرسش عمر بن خطاب به همین گونه گفته، متوشل شد.

و پیشوایان زبان و بلغا و نویسندگان و شعرا نیز در مورد به کار بردن لغات اجنبی در نظم و نثر خویش و چشم پوشیدن از بعضی لغات عربی که احیاناً ممکن است جایگزین آنها شود به همین گونه عذر می‌آورند.

ادامه دارد.

پی‌نوشت:

۱ - مرحوم عبدالقادر گیلانی زنده نماند تا ببیند که همین تجویز و تسامح وی در هشتاد سال پیش، به تدریج چه بر سر حکومت مصر آورد و چگونه این کشور اسلامی را در دامن جهانخوارگان افکند. گلچرخ

ضایعات حاصله از عدم بستن بندی را با حیرت بگردید

محصولات خود را درست بسته بندی کنید

سپهر

(شرکت سپاهی خاص)

تلفن: ۱۲۵۹۱۳ - ۱۲۷۵۲۴ - ۱۲۸۵۱۱

